

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۴۱)

شنبه ۰۶ - ۰۳ - ۱۴۳۹؛ ۰۴ - ۰۹ - ۱۳۹۶؛ ۲۵ - ۱۱ - ۲۰۱۷

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَ آذَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)

گفت: چه بود حالت درونی جمعیت‌های نخستین؟ (۵۱) گفت: علم آن نزد پروردگار من است در کتابی، پروردگارم گم نمی‌کند، و فراموش نمی‌کند (۵۲) همان که گردانید برای شما زمین را بستری، کشید برای شما در آن راه‌هایی را، و فرو بارید از آسمان آبی را، و بیرون آوردیم با آن زوج‌هایی از رستنی‌های گوناگون را (۵۳) بخورید و بچرانید چارپایان‌تان را، به درستی که در آن است نشانه‌هایی برای صاحبان خردها (۵۴) از آن آفریدیم شما را، و در آن باز می‌پریم شما را، و از آن بیرون می‌آوریم شما را بار دیگر (۵۵)

I. تفسیر

1. قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ: گفت: چه بود حالت درونی جمعیت‌های نخستین؟ چنانچه گذشت، بیشتر مفسران این سؤال فرعون را از روی انکار معاد و احتجاجش از احوال اخروی می‌دانند، و شیخ ابن عربی، از باب اشاره، آن را برای میدان دادن و زمینه‌سازی برای موسی و هارون- علیهما السلام- دانست تا آن دو نشانه‌های بیشتری از پروردگارشان، و رسالت‌شان را از سوی او عرضه کنند برای کسانی که استعدادی داشتند برای هدایت در میان حاضران.

2. قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ: گفت: علم آن نزد پروردگار من است در کتابی، پروردگارم گم نمی‌کند، و فراموش نمی‌کند.

هم چنین درباره این کتابی که علم حالت درونی جمعیت‌های نخستین در آن است، اکثر اهل تفسیر به عباراتی مجمل و کلی بسنده کرده‌اند.

برای نمونه، شیخ ابوالقاسم قشیری چنین می‌فرماید: [یعنی] ممکن نیست مرا که با خبر کنم شما را مگر بدانچه پروردگارم مرا بدان خبر داده است، و هر چه را به من معرفی فرموده است، می‌شناسمش، و هر چه را بر من پوشانده است، درباره آن سکوت می‌کنم.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۳۸-۲۳۵):

پس این که گفت، "فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ" معنایش این است که امت‌ها و انسان‌های ادوار گذشته‌ای که مردند و نابود شدند و دیگر نه خبری از ایشان هست و نه اثری، چه حالی دارند و چگونه پاداش و کیفر اعمال خود را دیدند با این که در عالم هستی نه عاملی از آنان هست و نه عملی، و جز نام و افسانه‌ای از آنان نمانده است؟.

پس در حقیقت آیه شریفه نظیر آن آیه‌ای است که کلام مشرکین را نقل می‌کند به این که "وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ" (۱۰: ۳۲ سجده) (و گویند چگونه وقتی در زمین گم شدیم دوباره در خلقتی تازه در خواهیم آمد؟) و از سیاق کلام بر می‌آید که سخن فرعون اساسی جز استبعاد ندارد، و این استبعاد هم تنها به خاطر این بوده که از وضع قرون اولی و اعمال آنها خبری نداشته‌اند هم چنان که جواب موسی که فرمود، "عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي" شاهد آن است.

[شرح جواب موسی (علیه السلام) که فرمود: "عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ ... و بیان مناسبت و ارتباط آن با مقام]

"قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ" موسی (ع) در پاسخ از سؤال فرعون، علمی مطلق و به تمام تفصیل و جزئیات قرون گذشته را برای خدا اثبات می‌کند و می‌گوید: "علم آن نزد پروردگار من است"، علم را مطلق آورد تا حتی يك نفر و يك عمل مستثنا نباشد، و علم مذکور را نزد خدا قرار داد تا بفهماند که علمی آمیخته با جهل و قابل فنا نیست، هم چنان که خود خدای تعالی فرمود، "وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ" (۱۶۰: ۱۶ النحل) از سوی دیگر علم مذکور را مقید به کتاب کرد و گفت، "فِي كِتَابٍ"، و گویا این جمله حال از علم است- تا ثبوت و محفوظیت آن را تاکید کند و بفهماند که حال آن علم تغییر نمی‌کند-، و کلمه کتاب را نکره، و بدون الف و لام آورد تا به عظمت آن از حیث سعه احاطه و دقتش اشاره کرده باشد که هیچ کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آن را شمرده و بدان احاطه دارد.

بنا بر این، برگشت معنای کلام به این می‌شود که پاداش و کیفر قرون اولی برای کسی مشکل است که به آن علم نداشته باشد، اما برای پروردگار من که عالم به حال ایشان است و خطا و تغییر در علمش راه ندارد و غیبت و زوال نمی‌پذیرد، اشکال و استبعادی ندارد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: جمله، "لَا يَصِلُ رَبِّيَ وَلَا يَنْسَى" هم جهل ابتدایی را از خدا نفی می‌کند و هم جهل بعد از علم را و لیکن ظاهر آیه این است که جمله برای نفی جهل بعد از علم به هر دو قسمش ریخته شده، چون کلمه ضلال به معنای پیمودن راهی است که به هدف مورد نظر منتهی نمی‌شود، بلکه سر از جای دیگر در می‌آورد و ضلال در علم نیز این است که غیر علم را به جای علم بگیرند و این وقتی تحقق پیدا می‌کند که معلوم از آن جهت که معلوم است از آن وضعی که اول در علم ما داشت تغییر کند، و نسیان عبارت است از خروج چیزی از علم آدمی بعد از آنکه داخل در علم بود. پس در معنای ضلال و نسیان هر دو جهل بعد از علم هست. در نتیجه، اگر در حق کسی ضلال و نسیان را نفی کنیم، در حقیقت خواسته‌ایم در درجه اول علم را برایش اثبات کنیم. بنا بر این، مجموع آیه افاده می‌کند که خدا عالم به قرون اولی است و بعد از علم دیگر جهل به درگاه او راه ندارد، پس او ایشان را بر آنچه که از آنان سراغ دارد سزا می‌دهد.

از اینجا است که روشن می‌شود جمله، "لَا يَصِلُ رَبِّيَ وَلَا يَنْسَى" تنمه بیان آیه است، گویا دفع توهم تقدیری است، مثل این که کسی گفته: بر فرض که خدا روزی از عمل قرون اولی آگاه بود، امروز که آنها باطل الذات و نابود گشته‌اند و هیچ چیز از آنان از هیچ چیز دیگرشان متمایز نیست، دیگر علمی به آن ندارد و در جواب توهمشان فرموده: هیچ چیز از آنها و از آثار و اعمالشان برای خدا قاطی و مشتبه نمی‌شود، چون ضلال و نسیان در او راه ندارد و به همین جهت جمله مورد بحث را با عطف متصل نیآورده و نفرمود، "و لا یصل ... بلکه جدا ذکر کرد.

و اگر علم را برای خدا اثبات و جهل را از او به عنوان رب نفی کرد، برای این بود که در آن اشاره‌ای به برهان مدعا نیز بوده است، چون وقتی فرض ربوبیت به میان آمد، دیگر با جهل به مربوب جمع نمی‌شود، چون فرض ربوبیت او مطلق است پس شامل تمامی موجودات هست. و چون رب عبارت است از مالک و مدبر، در نتیجه تمامی اشیاء مملوک او و از هر جهت قائم به وجود اویند و چون مدبر به هر نحو مفروضی که مدبر برای مدبری باشد معلوم او نیز خواهد بود. لذا، اگر فرض کنیم چیزی از آن مدبر برای مدبر مجهول باشد، چه این که جهلش ناشی از ضلال باشد یا از نسیان و یا اصلاً جهل ابتدایی، در چنین فرضی با این که گفتیم هر وقت و هر جا تحقق یابد مملوک او و قائم به وجود او و مدبر به تدبیر او است، دیگر بین آن و او حائل و فاصله‌ای نخواهد بود و حاضر در نزد او است حضوری که ما آن را علم می‌نامیم و در عین حال مجهول و غایب از او باشد مرتکب خلف فرض شده‌ایم.

در آیه مورد بحث دو جا کلمه رب را به یای متکلم اضافه کرد و گفت، "پروردگارم"، و اگر در دومی با این که می‌توانست به ضمیری که به اولی برگردد اکتفاء کند، اکتفاء نکرد و خود کلمه را آورد، به طوری که گفته‌اند، از باب به کار بردن اسم ظاهر در جای ضمیر است.

و اگر گفت، "پروردگارم"، و نگفت، "پروردگارمان" هم چنان که در آیه سابق گفت برای این بود که در آیه قبلی از پروردگار آن دو بزرگوار سؤال کرده بود، که وی را به سوی او دعوت می‌کردند، لذا در پاسخ فرعون جوابی آمده که مطابق سؤال باشد و معنایش- با در نظر گرفتن نکته مزبور- این بود که آن ربی که من و برادرم، تو و همه را به سوی می‌خوانیم او چنین و چنان است و اما در این آیه سؤال از مطلبی مربوط به قرون اولی است و کسی که در برابر این سؤال قرار گرفته تنها موسی است، در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود: آن پروردگاری که من توصیفش می‌کنم، دانای به وضع قرون اولی است، و آن کلمه‌ای که این معنا از شکم آن بیرون می‌شود کلمه "ربی" است و لا غیر، (دقت فرمایید که نکته لطیف است).

و نکته در "ربی" دوم نظیر همان نکته در "ربی" اول است و اینکه بعضی گفته‌اند: این کلمه نیز از باب به کار رفتن ظاهر به جای ضمیر است مورد اشکال است چون جمله، "لَا يَصِلُ رَبِّيَ ... مستقل و جدای از سابق است.

اقوال مفسرین در تفسیر دو آیه مورد بحث، از جهت توجیه و احتمالات، اختلاف بسیاری دارد که ما از تعرض به آنها صرف نظر کردیم، چون فائده‌ای در بیان آنها ندیدیم. و عجیب‌تر از همه، نظریه‌ای است که بیشتر این مفسرین به آن معتقدند و آن این است که اینجا که فرعون به موسی (ع) گفت، "فَمَا بِالْأَثْرُونَ الْأُولَى" پرسش از تاریخ امت‌های پیشین منقرض شده، است و این را از موسی (ع) پرسید تا او را از آنچه در باره معارف الهی و استدلال بر صریح حق در مساله مبدأ و معاد می‌گفت که با عقائد و ثنی‌ها نمی‌ساخت منصرف ساخته و به حرف‌های بیبوده مانند تاریخ امم گذشته و سرگذشت آنان سرگرمش کند.

موسی (ع) هم که در پاسخش گفت، "عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي ... خواست علم به آن تواریخ را جزء علم غیب معرفی نموده بگوید: این گونه مطالب را جز علام الغیوب کسی نمی‌داند.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر این آیات چنین می‌فرمایند:

قرآن کریم گذشته از اینکه ما را به علم و فکر و عقل دعوت می‌کند به کتابت و تدوین هم هدایت می‌کند از اینکه وجود مبارک موسای کلیم به اذن خدا در جواب فرعون فرمود، "عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي" و به این اکتفا نکرد بلکه فرمود، "فِي كِتَابٍ" با این که ذات اقدس الهی، "لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى" است، "بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" (۲:۲۹ البقرة) است، "وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا" (۱۹:۶۴ مریم)، هم می‌داند و هم فراموش نمی‌کند مع‌ذلك در جایی ضبط می‌کند می‌نویسد حالا لوح محفوظ است، لوح محو و اثبات است چه کتابی است بالأخره خدای سبحان می‌داند و اولیای او، ولی این برای دعوت ماست که به صرف علم اکتفا نکنید به این که من می‌دانم بسنده نکنید اهل تالیف باشید، اهل کتابت باشید، اگر موسای کلیم می‌فرمود، "عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي" کافی بود، اما این "فِي كِتَابٍ" بسیاری از مفسران دقیق‌نظر اصرار دارند که از این استنباط کنند که دین، دین تالیف و کتابت است. آن‌گاه روایاتی که از وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت-علیهم‌الصلاة و علیهم‌السلام- رسیده است به عنوان مؤید ذکر می‌کنند. اولین روایتی که از وجود مبارک پیغمبر-صلی‌الله‌علیه و آله و سلم- رسید این است که بعضیها به حضور حضرت عرض کردند، محفل شما بسیار شیرین و آموزنده است ولی وقتی از اینجا بیرون می‌رویم آن طراوت و حلاوت را از دست می‌دهیم حضرت فرمود، "استعن بيمينك!"، از دستت کمک بگیر آنچه در مجلس درس گفته می‌شود، تحریر کن بنویس، که هر وقت خواستی به جزوه درسیات مراجعه کنی همین که می‌آیی پای درس پیغمبر می‌نشینی که کافی نیست البته انسان فراموش می‌کند، و چون فراموش می‌کند آن حلاوت و طراوت و آثار علم هم رخت برمی‌بندد، "استعن بيمينك!"

... از این که فرمود، "فِي كِتَابٍ" با این که نیازی نداشت ذات اقدس الهی در جایی ثبت کند، برای چه ثبت کند، او که علم محض است، "وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا" (۱۹:۶۴ مریم)، برای این که به ما بفهماند هم عالم بشوید يك، و هم چون در معرض سهو و نسیانید علمتان را یادداشت کنید دو، بر فرض شما سهو و نسیان نکنید و عالم باشید، اما فرزندان شما که میراث فرهنگی شما را باید به ارث ببرند محروم می‌شوند. پس، بنویسید تا محروم نشوند سه. این "استعن بيمينك!" بیان دیگری که از حضرت رسول(صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) آمده است "قَدْ عَلِمُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ" اینها در روایات ماست دیگر از همین باب است منتها خطری که دامنگیر اسلام شده همان محرومیت جامعه از اهل بیت است که اهل قرآن‌اند و اهل علم‌اند بعد سالیان متمادی نوشتن حدیث ممنوع بود، کتابت حدیث ممنوع بود، نسخه‌نویسی ممنوع بود که خطرهای فراوانی داشت.

خب، پس این "فِي كِتَابٍ" می‌تواند ناظر به این قسمت باشد که يك انسان محقق بدون جزوه درسی نخواهد بود، "فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى"، آن‌گاه فرمود شما گفتید رب شما کیست؟ رب ما گذشته از این که از نظر متنی گفته شد که "أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلَّتْهُ ثُمَّ هَدَى" رب ما کسی است که این سفره کیهانی را پهن کرد بعد مهمان را دعوت کرد یعنی آسمان با همه موجوداتش، زمین با همه موجوداتش این سفره، این مائده، این مآدبه الهی را در نظام تکوین گستراند بعد انسان را آفرید این چنین نیست که انسان را قبلاً خلق کرده باشد تا او در زحمت باشد یا انسان را هم‌زمان با آسمان و زمین خلق کرده باشد که بخشی از عمرش را معطل باشد، بلکه همه سفره‌ها را آماده کرده فرمود ارض این چنین است، آسمان این چنین است... (پایان نقل)

خدای تعالی می‌فرماید، "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ" (۹:۶۷ التوبة) (فراموش کردند خدا را، پس فراموش کردشان)، و هم چنین، "وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ" (۵۹:۱۹ الحشر) (و مباشید هم چون کسانی که خدا را فراموش کردند، و در نتیجه، فراموششان گرداند خودشان را!)

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در تفسیر آیه سوره مبارکه توبه چنین می‌فرمایند:

قطع لطف الهی و فراموشی خویشتن دو کیفر فراموش کردن خدا

خب در آیه قبل فرمود چون اینها منافق‌اند "قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ" ما اینها را عذاب می‌کنیم، "تُعَذَّبُ طَائِفَةٌ" سرش این است که اینها مجرم هستند اینجا هم فرمود اینها که حالا یاد خدا فراموششان شده است خدا را فراموش کرده‌اند خدا هم اینها را فراموش می‌کند، "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ" خدا را فراموش کرده‌اند خدا هم اینها را فراموش می‌کند در نوبت قبل هم ملاحظه فرمودید که نسیان از صفات سلبی خداست "وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا" آن آیه دلالت دارد اصلاً ذات اقدس الهی اهل نسیان نیست چه اینکه شواهد دیگر هم عقلاً و نقلاً اقامه شده که نسیان خدا مستحیل است. برای اینکه او "بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" است "عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ" اگر چیزی عین علم به جمیع اشیا بود چنین موجودی اگر نسیان بپذیرد معنایش این است که علم بشود نسیان. فرض ندارد اصلاً پرسش...

پاسخ: بله آن يك مسئله است که در سوره مبارکه حشر بیان فرمود، يك وقت مربوط به این است که خدای سبحان اینها را کیفر می‌دهد دو نوع کیفر می‌دهد؛ یکی اینکه اگر کسی خدا را فراموش بکند خدا هم او را انسا می‌کند نه نسیان یعنی او را از یاد خودش می‌برد، "وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ" (۵۹:۱۹ الحشر) (و مباشید هم چون کسانی که خدا را فراموش کردند،

و در نتیجه، فراموششان گرداند خودشان را!)، این یکی از عقوبتهای خداست یعنی اگر کسی خدا را فراموش کرد، کیفری که خدای سبحان به او می‌چشاند این است که او را از یاد خودش می‌برد که این شخص به فکر همه چیز هست مگر خودش، به یاد خودش نیست. خب "وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ" (۵۹:۱۹ الحشر)، این "فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ" يك منشأی دارد که چطور خداوند شخص را از یاد خودش می‌برد، منشأش این است که ذات اقدس الهی این شخص را از نظر لطف و مرحمت خودش می‌اندازد دیگر او را مشمول لطف خود قرار نمی‌دهد. "إِنَّا نَسِينَاكُمْ" (۳۲:۱۴ السجدة) یا در این آیه فرمود، "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ" خدا این شخص را دیگر مورد لطف خود قرار نمی‌دهد. حالا که مورد لطف خود قرار نداد آثار شوم این ترك الهی متعدد است یکی اینکه این به فکر همه چیز هست مگر به فکر خودش. دیگر این که در سوره طه مشخص کرد فرمود چون تو در دنیا آیات ما را ندیدی الآن هم مورد لطف ما نیستی وقتی فرمود، "مَنْ أَعْرَضَ عَنْ دِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى" (۲۰:۱۲۴ طه) آنها سوال می‌کنند، "رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا" (۲۰:۱۲۵ طه)، می‌فرماید، "ذَلِكَ أَنتَ أَتَيْتَنَا فَنَسِينَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى" (۲۰:۱۲۶ طه) آیات الهی را تو ندیدی امروز هم لطف ما تو را نمی‌بیند فیض ما تو را نمی‌بیند نه اینکه تو منسی ما هستی چون خود این صحنه را الآن دارند به یاد می‌آورند یعنی خود این شخص نابینا به ذات اقدس الهی عرض می‌کند که من در دنیا بصیر بودم بینا بودم الآن نمی‌بینم. فرمود تو در دنیا آیات ما را فراموش کردی الآن فراموش شده‌ای کسی به یاد تو نیست خب خود این صحنه الآن حاضر است مطرح است دیگر نسیان فرض ندارد منظور آن است که الآن متروکی الآن مورد لطف نیستی آن لطف خاص ما دیگر شامل حال شما نمی‌شود از اینجا معلوم می‌شود که اگر کسی به یاد خودش بود این مورد لطف عنایت الهی است نتیجه فراموش کردن خدا فراموشی خویشتن انسان وقتی بفهمد این نکته را که حالا معلوم نیست که چه زمانی باید برود حالا زود یا دیر یا آخره يك قافله همین‌طور دارند می‌روند این‌طور نیست که حالا آن‌طوری که آمدند بروند که خلیها در دوران خردسالی می‌روند بعضیها در دوران نوسالی بعضی در دوران جوانی بعضی در دوران میان‌سالی بعضی در دوران سالمندی بعضی اتفاق می‌افتد که به "أَزْدَلِ الْعُمُرِ" برسند در دوران فرتوتی. این‌طور نیست که حالا آنهایی که این‌طوری که آمدند این قافله که وارد شدند همین‌طور خارج بشوند دیگر ورودشان به نوبت هست دیگر یکی پس از دیگری می‌آید اما خروجشان این‌طور نیست. خب وقتی هم که انسان می‌میرد يك خواب سنگینی است حالا بازماندگان سر و سینه می‌زنند گریه می‌کنند آن اصلاً این حرفها را نمی‌فهمد خلیهایشان البته گاهی بعضی اشراف دارند.

این به خواب عمیق می‌رورد اصلاً نمی‌فهمد چه شده است. تا مدتها نمی‌فهمد که مُرد، برخی البته احاطه دارند می‌فهمند بعدها کم‌کم کم‌کم می‌فهمد مُرد. همه اوضاع از یادش می‌رود و طوری نیست که حالا وقتی وارد برزخ شد مثلاً حالا چون عرب زبان بود در بین عربها یا مثلاً عجم بود در بین عجمها این‌طور نیست. اصلاً معلوم نیست در کدام سرزمینی جایش می‌دهند روحش را کجا می‌برند با چه کسی محشور می‌شود و یادش می‌رود زن و فرزند و تشکیلات، خودش است تنها و تنها و "وَكُلُّ أُنُوهٍ دَاخِرِينَ" (۲۷:۸۷ النمل) (و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند)، یا "وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا" (۱۹:۹۵ مریم) (و همگی بیایند او را روز قیامت فرد). خب حالا اگر کسی به یاد خودش نبود آنجا هیچ چیز همراهش نیست يك سفر سنگین هیچ چیز همراهش نیست آن وقت نه دوستی در آنجا راه دارد نه خرید و فروش در آنجا راه دارد، "يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ" (۲:۲۵۴ البقرة) این بدترین کیفری است که ممکن است کسی ببیند و این نتیجه فراموشی دستورات الهی است، آن‌گاه چنین شخصی هم منسی است، خدا می‌فرماید تو احکام ما را از یاد بردی، لطف ما هم تو را ترك کرده است. خب پس آنچه در سوره مبارکه حشر است اول انساء است، بعد وقتی جلوتر می‌رویم، می‌بینیم منشأ آن انساء نسیان الهی است که خدا اینها را فراموش می‌کند. پرسش: این فاء "فَنَسِيَهُمْ" فاء همزمانی است؟

این به معنی ترك است اگر مشاکله باشد معنای خاص خودش را دارد و اگر از سنخ مشاکله باشد از سنخ همزمانی است؟ ولی منظور آن است که آنجا در صحنه قیامت برابر سوره طه که کل صحنه حاضر است خدا می‌فرماید تو الآن منسی هستی. یعنی متروک هستی. دیگر براساس آن شاهد از سنخ همزمانی نیست. برای اینکه نسیان به معنای فراموشی نیست. چون الآن خود این شخص خودش و کل جریانش را به عرض رسانده و ذات اقدس الهی هم درباره او حکم صادر کرده پس این منسی به معنای فراموش شده نیست به معنای متروک است یعنی ما هم در تعبیرات ادبی خود و در تعبیرات عرفی خود داریم که فلان کس ما را فراموش کرده است، نه یعنی ما در ذهن او نیستیم، یعنی مشمول لطف او نیستیم. ما را فراموش نکنید یعنی مشمول لطف قرار بدهید ما فراموشش شده‌ایم یعنی مشمول لطف نیستیم. این هم همین‌طور است.

شیخ ابن عربی چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، (اربع مجلدات)، ج ۳، ص ۳۱۸ - ۳۱۷، ترجمه):

پس، اگر بگوییم "الله"، او مجموع حقائق همه اسماء الهی است، و محال است که بر نحو اطلاق گفته شود [این اسم]. پس، ناگزیر باید که قید زنند او را احوال، و اگر الفاظ قید زنند او را، به حکم تبعیت از احوال باشد. پس، هرگاه اضافه شود به [چیزی] به او، بنگر که کدامین اسم استحقاقش آن اضافه بوده است. پس، مطلوب از الله در آن امر نباشد مگر اسمی که

اختصاص دارد به آن اضافه و حقیقت الهیایی که طلب می‌کند آن را. پس، تجاوز مکن از آن! و هر که حالش این باشد، اداء کرده باشد حقّ الله را، و ارج نهاده باشد قدرش را به طور اجمال، چه ارج نهاده نشود قدر او به نحو تفصیل، زیرا زیادت از علم به الله قطع نشود در دنیا و آخرت، و امر در آن غیر متناهی است. آیا نمی‌بینی که الله- تعالی- موسی- علیه السلام- را بر انگیخت با رسالت سویی فرعون، که از جمله آن [رسالت] آن بود که چون فرعون به او بگوید، "فَمَا بِالْأَثْرُونَ الْأُولَى" (۲۰:۵۱ طه) (چه بود حالت درونی جمعیت‌های نخستین؟)، بگوید، "عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى" (۲۰:۵۲ طه) (علم آن نزد پروردگار من است در کتابی، پروردگارم گم نمی‌کند، و فراموش نمی‌کند) یعنی آنچه را واجب فرموده است بر خودش از آن. پس، نوشتن آن را در لوح محفوظ مگر تا بداند کسی که از شأن او آن نیست که بداند مگر با اعلام، نه برای آن که به یاد آورد آنچه را واجب فرموده بر خودش از آنچه استقبال می‌کند و افتش در مدت‌های طولانی، چه او- سبحانه- "لَا يَضِلُّ رَبِّي" (گم نمی‌کند پروردگارم)، که از نزد او آمده‌ام تا دعوت کنم تو را به عبادتت، "وَلَا يَنْسَى" (و فراموش نمی‌کند)، و خدای تعالی درباره خودش چنین فرمود، "سُئِلَ اللَّهُ فَسَيِّئُهُمْ" (۹:۶۷ التوبة) (فراموش کردند خدا را، پس فراموش کردشان)، و فراموش نکردند او را به طور مطلق، در نتیجه، فراموش نکرد آنها را به طور مطلق، بلکه فقط فراموش کرد آنها را در آنچه فراموش کردند او را از آنچه اگر عمل می‌کردند به آن، می‌رسید آنها را رحمت از رحیم با آن. پس، چون فراموش کردند او را، فراموش کردشان رحیم هنگامی که متولی آنها شد آن اسم الهیایی که [...] بودند در عملی که آن اسم دعوت می‌کرد بدان. پس، چون منقضي شود عدل میزان او در آن، زوال یابد نسیان، چرا که زوالش ناگزیر است هنگام کشف غطاء در وقت مرگ در دنیا. بنابراین، هیچ کس از اهل تکلیف نمی‌میرد مگر آن که مؤمنی باشد از علم و عیان محقق، که شگفتی در آن نیست،...

هم چنین گفتیم که محمد بن محمود دهداری شیرازی (وفات ۱۰۱۶) درباره آن کتاب چنین فرمود:

اکنون به موجب کریمه "فَمَا بِالْأَثْرُونَ الْأُولَى قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى" (۵۱-۵۲: ۲۰ طه)، نفس نفیس آن کاملی که محلّ تجلّی آن شأن کلی است، یا بالاصاله چون نبی مطلق، که محمد رسول الله است، و یا ولی مطلق (علیه السلام)، که سرّ محمدی (صلی الله علیه و آله) است، که منبسط است بر اسرار انبیاء، یعنی علی بن ابی طالب- علیه السلام-، یا بالذات چون کلّ ذریه و ورثه محمد- صلی الله علیه و آله- نسخه این کتاب است و چون لا یضِلُّ رَبِّي و لا یَنْسَى وصف آن کتاب است،

مولی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر این آیات چنین می‌فرماید (ترجمه):

"إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ" (۲۰:۴۸ طه) (همانا وحی شده است به ما که عذاب) در جحیم طبیعت و هاویه (گودال) هیولا بر کسی است که مخالفت کند با او و روی بر تابد از او، "فَمَنْ رَجَعْنَا" (۲۰:۴۹ طه) (پس، کیست پروردگار شما؟) اشارتی است به احتجاب نفس از پیشگاه ربّ، و قول او، "رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى" (۲۰:۵۰ طه) (پروردگار ما آن است که بخشید) هدایتی را برای آن با دلیل و بصیرتی را با حجت. یعنی، بخشید به او آفرینشی را بر وفق مصالح ذاتش، و آتای را متناسب با خواص و منافع و مقاصدش، و هدایت کردش سویی تحصیل آن.

"فَمَا بِالْأَثْرُونَ الْأُولَى" (۲۰:۵۱ طه) (چه بود حالت درونی جمعیت‌های نخستین؟) اشارتی است به احتجابش از معاد و احوال اخروی از سعادت و شقاوت، و از احاطه علم الله تعالی به او. و چون اول واجب است معرفت الله- تعالی- با صفاتش و معرفت معاد موقوف بر آن است، جواب داد او را با احاطه علمش به او و به احوالش با همه کثرتش، و این که آن علم ثبت شده است در لوح محفوظ، که باقی است از ازل تا ابد، که جایز نیست بر او خطا و فراموشی.

در برخی از تقریرات درسی استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، چنین آمده است:

... این ذیلی است مربوط به علم خداوند که بیانش گذشت. علم تفصیلی واجب بما عدا را بعضی خارج از ذات به قضاء، یا قلم، یا عقل اول دانسته‌اند، ولی مصنّف (قیصری) می‌گوید علم واجب بما عدا عین ذات اوست همچنان که علم او به ذات خودش چنین است. و بیانش آنست که که اشیاء عین ذات واجبند، در مرتبه ظهور، تجلیات و ظهورات او هستند، نه موجودات مستقل تا علم به آنها جدای از ذات باشد. پس، همچنان که خود اشیاء عین ذات هستند، علم حقّ تعالی هم به آنها عین ذات حقّ تعالی است ولی "و هو بكلّ شیء علیم" از صفات ذات است، و او در مرتبه صفات ذات بكلّ شیء علیم است.

....

در بالا، عین ثابت را به صور علمی و خیالی انسان تشبیه کردند، ولی حال می‌گویند تفاوتی دارند، که صورت علمی انسان حادث زمانی است چون پس از توجّه به شیء حادث می‌شود ولی اعیان ثابتّه در ذات خداوند حادث زمانی ندارند. ... در اعیان ثابتّه علم سومی مورد بحث است چون اول علم ذات به ذات است، دوم علم ذات به ما عداست در مرحله ذات، و یا همان علم ذات به ذات که علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است.

سوم علم تفصیلی به اشیاء با عین ثابت آنهاست که در صقع ربوبی است و عین ذات نیست. خداوند به علم ذات به ذات، اعیان را می‌داند "یستلزم الاعیان"، و با علم به اعیان، اعیان خارج را می‌داند ولی این سلسله علم‌ها هیچیک تأخر زمانی از واجب ندارند گرچه تأخر ذاتی دارند.

مولی عبدالرزاق در لطائف الأعلام فی اشارات أهل الإلهام (ج ۲، ص ۵۹۱-۵۸۹) در شرح "کتاب مبین" چنین می‌فرماید (ترجمه):

کتاب مبین:

گاه اطلاق کنند آن را بر لوح محفوظ، چنانچه دانستی آن را در باب [حرف] "راء"، که او همان روح مضاف به حضرت الهی است، و آن همان نفس کلی است که نامیده می‌شود "لوح محفوظ"، یعنی [محفوظ] از محو و تبدیل، و "کتاب مبین" به سبب محل تفصیل و تدوین بودنش، و "کل شیء" (همه چیز) به سبب دربردارندگی و اشتمالش بر دو صنف کلام فعلی و قولی، که در آن دو است هر چیزی. برای همین، روح مضاف، که همان لوح محفوظ است همان کتاب مبین فعلی است، و در این قول خدای تعالی مراد است، "و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین" (۶: ۵۹) (و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی مبین است). و نیز بدان که وجه در تسمیه (نامیدن) آن به مضاف آن است که تنزیل در قول خدای تعالی آورده است، "قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ" (۵۲-۵۱: ۲۰ طه) (گفت: چه بود حالت درونی جمعیت‌های نخستین؟ گفت: علم آن نزد پروردگار من است در کتابی، پروردگارم گم نمی‌کند، و فراموش نمی‌کند). پس، برای اضافه این کتاب به حضرت عنایت "روح مضاف" نامیده شد، و به خاطر آن که جسمانیت را اهلیتی نیست برای آن حضرات. و هم چنین معلوم است که مراد از ثبت شده بودن اشیاء در این کتاب آن نیست که آن برای استفاده حق- سبحانه- از آن است، تا این کتاب محفوظ از محو و تبدیل همانی باشد که به سبب چیزی گم نمی‌شود از حق، و غایب نشود از آن و فراموشش نکند، برای آن که واجب برای ذات خود محال است که استفاده کند از ممکن به هیچ وجهی، چرا که ممکن با إفاده‌ی واجب چنین است، بلکه امر در آن- بنا بر آنچه معرفت یافتی از جهت بودنش برای آنچه علم به اشیاء بود (؟)، و به تعیین تمایزهای آنها، که مستدعی ثبوت کثرت و تمیزات افرادش است، و به خاطر غیریت آنها از واحد حق، و این که انتفاء آن واجب است در تعیین اول به سبب آن که او حقیقت وحدت حقیقی است، که صحیح نیست مجامعت او با کثرت یا غیریت به هیچ وجهی، ناگزیر استدعای معلومات را دارد به خاطر تعددات آنها، که مقتضی کثرت و تمیزی است که محال است مجامعت آنها با واحد به سبب تنافی آن دو مگر (؟) آن که آن را حضرتی باشد که محل تفصیل آن کثرات و تعددات و تمیزات باشد. و به خاطر پی بردن صاحب تلویحات (شیخ اشراق) به این حضرت از بعضی وجوه آن، باز گشت بر آنچه یاد کرد آن را در اشاره (؟) که او- تعالی- چنان است که می‌داند کلیات را با حصول صورتهای آنها در خود، و او نمی‌داند جزئیات را به خاطر تغییر آنها، و به خاطر این بینونت (جدایی) واقع بین فهم صاحب نظر عقلی از حکماء و متکلمین، و بین ذوق مکاشف در معرفت‌شان به حضرت ارتسام، که بدان اشاره شده است در عبارات قوم، به این که اشیاء مرتسم هستند در نفس حق، بعضی از آنها از آن حصول صورتهای اشیاء در ذات او- تعالی- چنانچه یاد فرمود "الإشارات" یا در "جواهر المعارف" چنانچه صاحب "التلویحات" یاد فرمود. یا آن که مراد از آن امتیاز نسبی‌ایی است که برای ماهیات حاصل است، چنانچه مشهود اهل الله است بر قاعده‌ی کشف صریح، و نظر صحیح، به خاطر محال بودن کثرت در ذات حق تا ارتسامی در آن باشد، و [محال بودن] استفاده او از غیر خود تا علمش به آنها به سبب ارتسام‌شان در غیر او باشد. پس، اختلاف آراء در این مسأله به حسب تفاوت فهم‌هاست در خصوص و عموم.

و فرق بین ذوق مکاشف و غیر او آن است که مکاشف مشاهده می‌کند آن تمیزات و تعددات را تنها وصف علم از حیث امتیاز نسبی‌اش از ذات، نه آن که آنها وصف ذات باشند از حیث خودش، یا از حیثی که علم آن (ذات) از آنها (صورت‌ها) باشد چنانچه فیلسوف می‌گوید، حق را محل صورتهای کلی می‌داند، و نفی می‌کند علم او را به جزئیات، و نه آن که علم غیر آن (ذات) باشد چنانچه متکلم، که تعلق را برای علم قرار می‌دهد نه ذات، می‌گوید.

پس، به خاطر آن که صاحب کشف از حضرت ارتسام مشاهده می‌کند آنچه را امر بر آن است در خودش (واقعیت را) در تمیزات و تعددات از جهتی که چیزی زائد بر ذات نیست مگر با نسبت‌هایی که عین حق نیستند، و غیر آن (ذات) هم نیستند، حیران نمی‌شود در فهم خود به خاطر آن که خدای تعالی محیط است به هر چیزی از روی علم، چنانچه کثرت صورتهای کلی ثبت نیست در ذات او، و نه نفی می‌کند از او علم به جزئیات را، که آشکار نمود فهم آنچه را در بر دارد این فائده از علم لدنی برای اهل معرفت نزد حقیقت پی بردن‌شان به این که او- تعالی- عالم است به کلیات و جزئیات، بدون تکثر در ذاتش، و دور بودن چیزی از علم اقدس او- تعالی و تقدس.